

پایه سازی جلسه ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از شرایط و قواعد تفسیر آیات قرآن توجه به شأن نزول آیات و اسباب نزول آنها است.

بنابراین که بین واژه شأن نزول و سبب نزول تفاوت نگذاریم و لو در علوم قرآنی تفاوت‌هایی بین این دو گذاشته‌اند که خارج از محور بحث است. ریشه این بحث از این نکته است که قرآن بر خلاف تورات و انجیل که گفته می‌شود تنزیل دفعی داشته‌اند، یک بار تنزیل دفعی داشته است و آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» به تنزیل دفعی قرآن اشاره دارد و یک تنزیل هم نزول تدریجی داشته است و در طول بیست سال یا به تعبیری بیست و سه سال که با احتساب سه سال قطع نزول، در مدت بیست سال بر پیامبر اکرم نازل شده است. آیات قرآن به خاطر نزول تدریجی، شأن نزول و اسباب نزول پیدا کرده است.

نکته دیگر که باید محرک مفسر قرآن و نصوص دینی در اهتمام به شأن نزولها باشد این است که شأن نزول و اسباب نزول یک دانش مذهبی است به این معنا که بیشتر شیعی است تا اسلامی. در واقع این دانش تراثی است که از امیرالمؤمنین و بعد از ایشان حضرات معصومین به جا مانده است تا جایی که گفته شده چهار هزار روایت در شأن نزول و اسباب نزول وجود دارد که تراث ما به حساب می‌آید.

ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید: بالاترین صحابی پیامبر اکرم در دانش اسباب و شأن نزول، علی بن ابیطالب بود. حتی قرآنی که حضرت امیر داشتند و بعد در دست ائمه بوده است همین قرآن موجود در دست مسلمین است بدون کم و کاست؛ ولی همراه با اسباب و شأن نزول. سلمان می‌گوید پس از رحلت پیامبر، علی به جمع آوری قرآن همراه با سبب و شأن نزول پرداخت. خود حضرت می‌فرمایند: قرآن را برای مسلمانها آوردم، در حالی که مشتمل بر اسباب نزول و ناسخ و منسوخ بود که نقطه‌ی پر رنگ آن همین اسباب نزول است.

فارغ از این که قرآن برای در نظر گرفتن شأن نزول حقی دارد و آن، تدریجی بودن آن است یا اینکه دانش شأن نزول تراثی شیعی است که بانی آن امیرالمؤمنین و حضرات معصومین هستند، مهم‌تر از همه، این نکته است که انسان بفهمد از این آیات باید با توجه به شأن نزول آنها استناد کرد. در مثال قبل اشاره شد که بعضی از پرنویس‌ها و پرنوشتارهای بی‌تأمل، آیه‌ای که شأن نزول خاصی دارد را فارغ از شأن نزول آن تفسیر کرده و از آن کثرت‌گرایی و تکثرت‌گرایی برداشت کرده و کتابی هم نوشته است. جواب تمام این آشفته‌گویی‌ها یک کلمه است که به شأن نزول این آیه توجه نشده است.

ابن ابی‌الحدید مورد دیگری را نقل می‌کند و می‌گوید: برخی از مسلمانها شراب مفصلی خوردند و میگساری کردند وقتی به آنها اعتراض شد که شما مسلمانید و آیه تحریم شراب هم نازل شده است؛ چرا شراب می‌خورید؟ گفتند: ما به این آیه استناد می‌کنیم «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۱؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، اگر ایمان و عمل صالح داشته باشند در طعام و شرب آزادند و هرچه می‌خواهند بخورند. گفتند ما که ایمان و عمل صالح داریم، نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، جهاد می‌رویم و قرآن می‌گویند طبیعتاً در غذا خوردن و امثال ذلک آزادید.

در پاسخ این عده گفته شد این آیه راجع به مسلمان‌هایی است که قبلاً به میگساری و شراب خواری مبتلا بوده‌اند و ناراحت بودند. از رسول اکرم سؤال کردند: یا رسول الله ما از نوشیدنی حرام زیاد خورده‌ایم و گوشت و پوست و کبدمان با اینها عادت کرده و رشد کرده است، حالا این آیات تحریم شراب آمده یعنی ما مواخذه می‌شویم؟ این آیه نازل شد که اگر ایمان و عمل صالح دارید آن مقدار که قبلاً خوردید، بخشیده می‌شود. در آیه کلمه «طَعَمُوا» آمده است نه «تطعموا» و در مورد گذشته است. آیه

جواب آن‌هایی است که گفتند: ماسابقه‌ی خوبی نداریم. شبیه آن، عده‌ای که خدمت رسول اکرم می‌آمدند و می‌گفتند یا رسول الله پدران و مادران ما بر شرک مردند یا این که برخی می‌گفتند والدین ما یهودی، نصاری مردند. حال که پیغمبر مبعوث شده و قرآن نازل شده است نمی‌توان گفت که هر کسی به دلخواه خود یهودی یا نصرانی باشد. این جمله هم همین طور است. این مطلب فخامت ویژه‌ای دارد و می‌توان آن را بسط داد و واقعاً جای گفتگو در خصوص این قاعده و شرط تفسیر نصوص دینی زیاد است. من توصیه می‌کنم نسبت به این نکته اهتمام بورزید و در بستر زمان به عنوان مطالعات آزاد و مطالعات تکمیلی در خصوص اسباب و شأن نزول به عنوان یک دانش یا یک گرایش آن را حل کنید. پسندیده نیست که یک فاضل در علوم قرآنی نسبت به این بخش بی‌اطلاع باشد.

روش شناسی

یکی از قواعد و فلسفه تفسیر روش شناسی و به اصطلاح متدلوژی، راه پیدا کردن به بطون آیات قرآن است. اصلی که در گذشته مطرح نشده و شاید در این اواخر در علوم قرآنی در گوشه و کنار مطرح شده باشد. در دو دهه اخیر در باب علوم قرآنی کتاب‌هایی نوشته شده که انصافاً تحقیقات خوبی هم دارد.

باور اسلامی و دینی و نه فقط باور شیعی ما این است که قرآن، کتابی لایه دار است. قرآن فراتر از «العبار» که به قول امام صادق «للعوام» است و غیر از «الاشاره» که «للخواص» است، بطونی و لایه‌های زیرین دارد که معمولاً برای غیر حضرات معصومین قابل کشف نیست. اشارات قرآن با تامل به دست می‌آید و لی معمولاً معانی بطون اینطور نیست. در داستانی معروف زنی بعد از همبستر شدن با شوهرش بعد از شش ماه وضع حمل کرد در روایات صحیح و معتبری آمده است که او را نزد خلیفه‌ی دوم آوردند. گفت باید او را سنگسار کرد؛ مشخص است که قبل از این شوهر، شوهری نداشته و چون بچه شش ماهه به دنیا آمده است متعلق به این شوهر نیست و معلوم است که زنا کرده و باید رجم شود یا شلاق بخورد. امیر المؤمنین فرمودند: قرآن چیز دیگری غیر از حرف تو را می‌زند. چون قرآن در یک جا می‌فرماید: حمل و شیرخوارگی بچه مجموعاً سی ماه طول می‌کشد «و حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»² و در جای دیگری می‌فرماید: «و الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»³ مادران دو سال کامل بچه را شیر دهند. اگر دو سال را از سی ماه کم کنیم، شش ماه می‌شود. پس قرآن به اقل مدت حمل که شش ماه است اشاره دارد. جناب یحیی شش ماهه متولد شد، همان طور که امام حسین شش ماهه به دنیا آمدند و شاید تولد امام حسین، هادی به این نکته شده است. الان هم در کشورهای اسلامی اقل مدت حمل به عنوان قانون شش ماه است در فقه شیعه و سنی هم همین طور است. و لذا اگر یک خانمی شش ماه پیش با آقای ازدواج کرده و بچه‌ای متولد شود نمی‌تواند بگوید بچه متعلق به من نیست.

این سنخ تفسیر، اشارات است همان چیزی که در اصول فقه به آن اشاره گفته می‌شود. یعنی یک عالم دو آیه را کنار هم بگذارد و چیز سومی را درک و کشف کند. اما قرآن فراتر از اشارات بطونی دارد که البته باید یک حجتی و استدلالی پشت سر او باشد تا انسان بفهمد.

تفسیر بسیاری از روایات ما بطنی است.

مثلاً وقتی امام «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»⁴ را به بعضی از خلفای جور تفسیر می‌کند. می‌فرماید «الشَّمْسُ» فلان شخص است و «الْقَمَرُ» هم فلان شخص. «بِحُسْبَانٍ» هم یعنی این دو را به پای میز محاکمه می‌کشیم و به حسابشان رسیدگی می‌کنیم. حال باز جای سوال است که به چه مناسبت این‌ها را به شمس و قمر تعبیر می‌کنند؛ چون معمولاً ماه و خورشید در تعبیرهای خوش به کار می‌رود نه ناخوش. در اصل تعریضی است به خروجی‌های سقیفه که از اولی به شمس و از دومی به قمر تعبیر کردند.

یا امام در تفسیر «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا» می‌فرماید: «الشُّهُورُ ما هستیم»⁵.

یا امام باقر در تفسیر آیه کریمه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» می‌فرماید: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ»⁶

نمی‌توان گفت این تفسیر «اشاره» است؛ چرا که این تفسیر بطنی است و در لایه‌های زیرین آیه قرار دارد. خود این لایه‌ها هم بطن دارد به این معنا که هر بطنی، در دل خود بطن دیگری دارد. و این جزء معتقدات و باورهای ما است. نکته‌ای که در اینجا قابل پی‌گیری است این است که آیا یک متد، روش و منهج از خود قرآن وجود دارد که بوسیله آن از این بطون آگاه شویم؛ خود قرآن راجع به این قضیه چه هدایتی دارد؛ آیا قرآن راجع به این مطلب تدبیری اندیشیده است یا نه؟

این که حجت معصوم باید معنای بطنی را بیان کند خیلی خوب است؛ ولی نمی‌توان این مطلب را به عنوان تفسیر قرآن به دیگران منتقل کرد. یعنی اگر بگوییم مراد از شهور دوازده‌گانه، دوازده امام هستند، ممکن است کسی از سر تعبد قبول کند؛ اما آیا راهی وجود دارد که بتوان این تفسیر را قابل فهم‌تر کنیم تا بتوان آن را حتی به یک سنی ارائه کرد و به او بقبولانیم و او را خاضع کنیم؟ این راه همان روش شناسی رسیدن به معنای بطنی است البته جدا از آن فرمایش معصوم و آن راه تعبدی. به عبارت دیگر می‌توانیم آن راه تعبدی را استدلالی کنیم.

این نکته واقعا قابل پی‌گیری است. بنظر می‌رسد در بسیاری از آیات قرآن معمولاً برای آن معنای بطنی، قرائنی در دل آیه قرار داده شده است که اگر کسی با هدایت معصوم یا حتی پس از هدایت معصوم مستقلاً هم فکر کند، می‌تواند از آن قرائن برای رسیدن به معنای بطنی قرآن استفاده کند. یعنی یا از طریق معصوم به معنای بطنی آیات برسیم و آن را تعبداً و به عنوان یک شیعه قبول کنیم یا از طریق قرائن و رگه‌هایی که در دل آیه اشراق شده و قرآن از آنها عبور کرده است به معنای بطنی آیات برسیم. در حقیقت اهل معانی و به تعبیر امام، اولیاء به آن معانی می‌رسند.

چند نمونه:

در آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا»⁷ این آیه راجع به برگزیدگان، مجتبین و هدایت یافتگان است تا این جا که می‌گوید «مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» ادامه آیه هم فضای برگزیدگان پیشین است؛ ولی امام سجاد ذیل این آیه می‌فرماید: «نَحْنُ عُنَيْنَا بِهَا»⁸ یعنی مقصود از «مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» ما هستیم. اگر تعبد را کنار بگذاریم و این که امامی صادق، مصدق، معصوم، پاک و پاکیزه این مطلب را فرموده‌اند، این معنا به ذهن نمی‌رسد و از این آیه چنین استفاده‌ای نمی‌شود. حال چه امام بفرماید فقط ما مقصود آیه هستیم و چه بخواد بفرماید ما هم مقصود آیه هستیم، گرچه ظاهرش این است که حضرت می‌فرماید: تنها ما مقصود آیه هستیم.

فارغ از اینکه مفسرین در این زمینه چه گفته‌اند یا نگفته‌اند، خود این آیه این قضیه را در دل خود جا داده است؛ چرا که همگی الفاظ آیه و حتی آیات قبل از این آیه نیز ماضی است، ولی یک‌دفعه می‌فرماید: «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» که «تُتْلَى» فعل مضارع است به معنای «وقتی تلاوت می‌شود». این صحیح نیست که بگوییم ماضی محقق الوقوع تعبیر به مضارع شده است که این کار لطمه‌ای به معرفت قرآن زده است. هیچ کسی نگفته است که ماضی را تعبیر به مضارع کنیم. سؤال این است که چرا قرآن نفرموده است: «إِذَا تَلَيْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا» به این معنا که این‌ها انسان‌هایی پاک بودند که وقتی قرآن تلاوت می‌شد به سجده می‌افتادند. این به هم ریختگی در افعال ماضی و مضارع از چه چیزی حکایتی می‌کند؛ حتی اگر آینده هم مراد بود، همراه با إذا، فعل ماضی می‌آمد، حالا که ماضی مراد است چرا باید همراه إذا فعل مضارع بیاید. نه ادبیات و نه معانی بیان بر این مطلب دلالت نمی‌کند.

ولی اگر گفتیم این آیه در واقع به کسانی اشاره می‌کند که در آینده می‌آیند. آن‌ها را با تعبیر خودش گفته است؛ ولی بعد می‌گوید «وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» از گروهی که ما برگزیدیم و انتخاب کردیم کسانی هستند که وقتی آیات تلاوت می‌شود «خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا».

اگر مضارعش را هم درست کردیم؛ چون این‌ها در آینده هستند «نَحْنُ عُنَيْنَا بِهَا»؛ اما چرا «خَرُّوا» گفته شده است در حالی که باید گفته می‌شد: «إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ يَخْرُوا» که این هم لطفی دارد. گویا می‌خواهد بفرماید بین «تُتْلَى» و «خَرُّوا» فاصله‌ای نیست و این‌ها وقتی تلاوت می‌شود به سجده افتاده‌اند. یعنی از آن طرف «خَرُّوا» را ماضی می‌آورد یعنی زمان نمی‌برد و از این طرف تتلی می‌آورد که تا به افراد آینده اشاره کند.

البته ممکن است خیلی‌ها از تعبیر «تتلی» گذشته را بگیرند که غلط هم نیست؛ چون معانی عوام و ظاهری و باطنی می‌توانند با یکدیگر جمع شوند. در این آیه برای این که به آن معنای بطنی که امام سجاد فرمودند، اشاره کند با عوض کردن و جابه‌جا کردن یک فعل که توجیه ادبی و منطقی ندارد به آن مقصود نزدیک می‌شود. البته نباید کسی در کتاب مختصر و مطول بگردد و یک وجه ادبی درست کند و شاهد آن را هم همین آیه قرار دهد چرا که این کار اجتهاد بعد از وقوع است و فایده ندارد. مانند لغت در بسیاری از اوقات یک معنایی برای لفظ می‌آورد و پس از آن از قرآن شاهد مثال می‌آورد که این کار هیچ ارزش علمی ندارد؛ چون اجتهاد خود لغوی است. البته اگر از غیر قرآن و از زبان عرب شواهد متعددی باشد می‌توانیم قرآن را شاهد بیاوریم و

گر نه ما نمی توانیم مطلب خلاف اصلی را با قرآن ثابت کنیم.

گاهی کسی می گوید «تاب» دو معنا دارد: ۱. توبه کرد، ۲. قبول توبه کرد. چون خلیل گفت، خلیل ابن احمد را نگاه می کنیم می بینیم سند حرف او قرآن است. در حالی که در قرآن «تاب» یک معنا بیشتر ندارد. «تاب» یعنی بازگشت و انعطاف. منتهی یک برگشتی را عبد به خدا دارد و یک برگشتی را خدا به عبد (نظری) دارد. از این نوع اجتهادات زیاد داریم منتهی اگر کسی توانست از زبان عرب یک شاهد مثال بیاورد معلوم است که این کار در زبان عرب بوده است و این هم توجیه آن کار.

1. سوره مائده: ۹۳.

2. سوره احقاف: ۱۵.

3. سوره بقره: ۲۳۳.

4. سوره الرحمن: ۵.

5. الغيبة للشيخ الطوسي وَ رَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ - يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ قَالَ فَتَنَفَّسَ سَيِّدِي الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَا السُّنَّةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ شُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيَّ وَ إِلَيَّ ابْنِي جَعْفَرٍ وَ ابْنَهُ مُوسَى وَ ابْنَهُ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ مُحَمَّدٍ وَ ابْنَهُ عَلِيٍّ وَ إِلَيَّ ابْنَةُ الْحَسَنِ وَ إِلَيَّ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِيَّ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حَجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمَانَتِهِ عَلَيَّ وَ حِيهِ وَ عِلْمِهِ وَ الْأَرْبَعَةَ الْحُرْمِ الَّذِينَ هُمُ الدِّينُ الْقَيِّمُ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِي وَ أَحَدٌ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَالْإِقْرَارُ بِهِؤَلَاءَ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ أَيْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا. بحار الأنوار، ج ۲۴، باب ۶۰، ص ۲۳۸.

6. المحاسن أبي عمير ذَكَرَهُ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ. بحار الأنوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۱.

7. سوره مريم: ۵۸.

8. عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا، نَحْنُ عُنَيْنَا بِهَا. بحار الأنوار، ج ۲۴، باب ۴۵، ص ۱۴۳.